**روز جشن فرشتگان/ شیعه و تفسیر قدسی مهدویت**

**هانری کربن**

**مترجم: سپهبدی، عیسی**

اهمیت«هانری کربن»و مقامی که وی در تفسیر آثار اصیل‏ حکمی،فلسفی و عرفانی اسلامی دارد،بر اهل نظر پوشیده‏ نیست.تلاش وی در جهت بازخوانی،ترجمه و معرفی این‏ آثار به عالم غربی،نه تنها موجب برقراری دیالوگی میان‏ متفکران معاصر غرب با گذشته معارف اصیل ولی مغفول ما شده است،بلکه باعث شده است اندیشمندان وطنی نیز با برخی وجوه و زوایای پنهان تاریخ اندیشه اسلامی-ایرانی‏ آشنا شوند.مقاله حاضر که ترجمه‏ای است از نوشتاری از کربن در باب مسئله امام موعود،نکات بدیع و قابل تاملی را در این باره عرضه می‏کند.

هانری کربن

هر ساله تمام شیعیان ایران،در شب پانزدهم ماه شعبان مراسم‏ جشنی را برپا می‏کنند که صرفا متعلق به خود آنهاست.ولادت امام‏ دوازدهم،امام غایب،امام عصر و امام منتظر در شب پانزدهم(مطابق‏ با سال 255 هجری و 868 میلادی)واقع شده است.در اغلب‏ کوچه‏ها و در برابر هر دکان،محلی برای تماشا و استراحت به عنوان‏ جشن ترتیب داده می‏شود.فرش‏های زیبا،مخدّه‏های گلدوزی شده، محراب‏هایی را که برپا شده،زینت می‏دهند و بر فراز این محراب‏ها اغلب تمثالی از امام اول،علی بن ابی طالب‏[ع‏]جلوه‏گری می‏کند و در همان حال،چراغ‏های الوان در اطراف آن تمثال،پرتو فشانی‏ می‏کند و در دل شب،شکوه و جلال و درخشندگی جشن‏های‏ فرشتگان و پریان را مجسم می‏سازد و از صلح و آرامش و مراقبه‏ حکایت می‏کند.

تفکر و تامل در باب معنای این جشن،به معنای تفکر درباره‏ مفهوم عمیق مذهب شیعه است.به دشواری می‏توان به توصیف و تشریح این تفکر و تامل پرداخت؛زیرا این امر،شامل تعدا بسیاری‏ از اشارات و کنایاتی است که شاید فهم آن‏ها آسان نباشد و کلام و بیان را نامفهوم گذارد.یگانه علت آن این است که عالم تشیع از نظر اصالت خود و اختلاف و تمایزش با دیگر فرق و شعب دین اسلام،به‏ طور کلی کمتر از جانب غربیان،موضوع مطالعه و تحقیق بوده است. همین غفلت و اهمال منجر بدان می‏شود که در صفحات آینده این‏ نوشتار بتوان عواقب غم‏انگیزی را حدس زد.

در زمان حاضر یادآوری این نکته بیش از هر زمان دیگری‏ ضروری است که عقیده اسلامی را با یک ایدئولوژی اصولی و یا با یک تظاهرات سیاسی که مربوط به عقیده‏ای نژادی باشد،نمی‏توان‏ همسان دانست.به‏طور خلاصه نکته ضروری،نشان دادن این‏ موضوع است که دادن جنبه مردمی به یک عقیده مذهبی،به‏طور کم‏وبیش آشکار و کامل در مورد اسلام انجام شده است و عاملان‏ آن مدعی هستند که مزایایی را از آن به ارث برده‏اند.

از جانب دیگر،جهان مذهبی ایرانی را از سایر فرق اسلامی‏ مجزا کردن و ممتاز دانستن و آن را به عنوان جهان معنوی خاصی‏ تلقی کردن و واسطه و رابط دانستن آن بین جهان عربی و هندوی، خود حقی مقدماتی است که باید به واقعیت امور و حقایق معنوی‏ عطا کرد و حقیقتی است که باید برای آن قائل شد.

اسف‏انگیز خواهد بود اگر گرفتار منجلاب طبقه‏بندی‏های‏ مبتذل شویم که آشکارترین حاصل آن،از بین بردن تنوع و تکثر خاندان‏های معنوی است.به عنوان نمونه،بحث در باب«فلسفه‏ عربی»را ادامه می‏دهیم،گویی با ظهور ابن رشد،همه چیز در عالم‏ اسلامی متوقف شده و گویی این توصیف در عصر ما نیز با همان‏ واقعیت اصحاب مدارس قرن سیزدهم کشور ما موافقت و مطابقت‏ داشته است.مطالعاتی که در باب ایران و هندوستان انجام گرفته‏ است،به ظاهر متعلق به سال 651 است که گویای سقوط و انقراض‏ حکومت ساسانیان در برابر هجوم لشکر اسلام است.از آن زمان به‏ بعد تمامیت فکری و فرهنگی( Leplerome )ایرانی با قدرت و سلطه خود به دو بخش منقسم می‏گردد،گویی از این پس دیگر جهان اسلامی ایرانی،خصایص و مشخصات و سازمانی مخصوص به‏ خود ندارد.با این وصف،سراسر تاریخ آن مظهر بقا و پایداری و حتی‏ استیلای مجدد این جهان است و یکی از ادوار پرعظمت و اعتلای‏ نام آن در سپیده‏دم قرن شانزدهم یعنی دوران رستاخیزی است که سرانجام،اسلام را به صورت مذهبی خاص که معروف عموم و مختص به ایران است،درآورد.

این وحدت فراهم آمده در خلال تحولات را نمی‏دانیم چگونه با اوضاع و احوال زمانی و مکانی ارتباط دهیم،زیرا طبقه‏بندی‏های‏ معمول ما هیچ‏گونه فصل مشخص و مجزایی را برای اسلامی ایرانی‏ و یا ایرانیان اسلامی شده،پیش‏بینی نمی‏کنند که به‏طور ساده و مطابق با موازین منطقی،دنباله ایران قبل از اسلام باشد.

همچنین اتفاق می‏افتد که اگر در باب وجود پدیده معنوی به تمام‏ معنی بدیع و اصیل که بنفسه و به تنهایی یک نوع مذهب خودمختار و مستقل را تشکیل می‏دهد،اظهارنظری شود،امری شگفت‏آور خواهد بود.به همین علت هیچ نوع کنایات و اشاراتی به موضوع‏ امام دوازدهم،که برای مردم ایران،امری بسیار عادی و مأنوس است، نمی‏تواند در نزد ما اروپاییان بدون توضیحات و تفسیرهای قبلی‏ پیش آید و بسط یابد.

به‏طور قطع و یقین،بسیاری از ما اروپاییان،سخنانی در باب‏ «مهدی»(کسی که از جانب خدا هدایت می‏شود و به همین سبب، خود راهنما و هادی است)شنیده‏ایم،ولی به‏طور کلی،تصور و اندیشه این موضوع که از نظر حکمت الهی بسیار مهم است،اساسا از عالم تسنن سرچشمه می‏گیرد،گرچه مبادی و منابع دیگری‏ نیز دارد و این اندیشه به سهولت،طنین اضطراب‏انگیزی در جهان‏ می‏افکند.مردم در این مورد،امیدواری‏های ویژه و پیچیده‏ای دارند که همیشه اذهان را به خود مشغول داشته و به آسانی ممکن است‏ موجب برانگیختن و هیجان و یا خشم و طغیان خلق گردد.

تذکر این نکته شاید زائد نباشد که وقتی شیعیان،امام‏ دوازدهم را دارای مقام مهدویت می‏دانند،نظریات ایشان در باب‏ امام مهدی‏[عج‏]با عقاید اهل تسنن،اختلافات عمیق دارد.ذکر این‏ مطلب نیز مفید به نظر می‏رسد که ما گاهی بر سبیل انفاق شنیده‏ایم‏ و یا در کتب و نشریات خوانده‏ایم که اگرچه اعتقاد به وجود مهدی‏ منتظر[عج‏]،یکی از مناسک ایمان از نظر شیعیان است،ولی به‏ عقیده سنیان چنین نیست.

علت این امر،آن است که از نظر شیعیان،حقیقت و حقانیت‏ مذهبی منوط به تعلیمات یک مقتدا و مولاست،در صورتی که‏ به عقیده ارباب تسنن،این حقیقت صرفا در پرتو مجاهدت عموم‏ مردم و«اجماع» (Consensus) قابل دستیابی است و احتیاجی‏ به مرجع نیست.خلاصه آن‏که اهل تشیع،از مقتدای خود تقلید و متابعت می‏کنند و ارباب تسنن،برعکس،تابع مجاهدت فردی خود، یعنی اصل«اجتهاد»هستند.کافی است با عالم تشیع اندکی آشنا شد تا بتوان این نکته را درک کرد که اوضاع و احوال آن مذهب با اصول تسنن کاملا مختلف است.

در عالم تشیع،مفتی وجود ندارد و مجتهد،یعنی اهل تفحص‏ و استقصا که از نظر علمی دارای مقامی منبع است،هرگز فتوا نمی‏دهد.هریک از مردان و زنان مومن چون مجال اجتهاد و تفحص‏ مجتهد شدن‏اند.در حقیقت فرد مومن چون مجال اجتهاد و تفحص‏ ندارد،به طیب خاطر،تابع اجتهاد مجتهدی می‏گردد که بیش‏ از دیگر مجتهدان مورد تکریم اوست و عقیده او را بیش از عقیده‏ دیگران به صواب مقرون می‏یابد.بین مردم ایران،متداول است که‏ اغلب می‏گویند ما دارای روحانیون نیستیم،بلکه مردان خدا داریم. در مورد امام،که هادی سبیل حقیقت است،بعدا سخن خواهیم‏ گرفت.

اما متاسفانه موضوع تقلید و اجتهاد،یگانه مطلبی نیست که راه را برای ظهور سوء تفاهمات و اختلاف نظرها بین شیعه و سنی باز کرده‏ است و این سوء تفاهمات اغلب چنان خطیر و عظیم است که اوضاع‏ و احوال را گاهی به یکباره منقلب و معکوس می‏سازد.

همچنین اگر بخواهی از این سوء تفاهمات که نه فقط در موضوع آخر الزمان،بلکه در باب اصل عقیده به وجود امام پیش‏ آمده و موجب اطلاق نام«امامیه»به اهل تشیع شده است،اجتناب‏ کنیم،شرط اولیه،در صورتیک ه تعمق در امور و افکار منظور باشد، عبارت از آن خواهد بود که در آغاز و بدون مقدمه،وظیفه خود را سرسری گرفتن و پرده‏پوشی کردن اهمیت اساسی عامل ایرانی در ایجاد و ظهور این حکمت الهی ندانیم.

مورخانی که در باب حوادث و سوانح به نگارش پرداخته‏اند، ماهیت نهضت‏های مذهبی ایرانی قرون اولیه هجری را چندین و چند بار تشریح و تحلیل کرده‏اند.در عوض مورخانی که در موضوع‏ افکار و عقاید،آثاری دارند و مسئول تعیین اثر و ارزش مضامین‏ حکمی و لاهوتی و عرفانی بوده‏اند،گاهی گویا متمایل شده‏اند که‏ برای علل و محرک‏های ایرانی نهضت‏های مزبور کمتر از آنچه باید و شاید،اهمیت و اثر قائل شوند.اگر مطالعات جدید نسخ دست‏نویس‏ کشف شده در حوالی بحر المیت،موجب پرده بر افتادن از آنچه‏ «مخالفت با فرقه اسات»نام دارد و مربوط به تمام افراد یک نسل‏ و سلسله فقیهان لغوی و علمای فقه اللغه مذهبی است،شده است، این سؤال برای انسان پیش می‏آید که به موازات مطالب بالا از خود بپرسد:آیا بعضی از عالمان مسلمان دارای روحانیت و احساسات‏ ضد ایرانی نبوده‏اند؟

برای این‏که ارزش و دامنه اهمیت اظهارات صریحی که سهروردی‏ در طی آن‏ها در قرن دوازدهم خود شخصا موضوع آثار متنوع‏ و به تمام معنی اصیل و بدیع خود را نشان داده است،پذیرفته و تصدیق شود،تلاش بسیاری لازم خواهد بود.موضوع مزبور،مربوط به استقرار و احیای مجدد فلسفه حکما و عقلای ایران باستان‏ است.همچنین شاید برای اقناع عموم به این نکته،باید کوشید که خداشناسی اسلامی در معرفت به احوال انبیا و در دوره تواریخ‏ شرعی،لازم است محل و مقامی و وظیفه و تاثیری برای مذهب‏ مزدیسنا و پیامبر ایران باستان قائل شود.

منتقد تاریخی ممکن است در این مورد،اشکالات ساده‏ای را در نظر آورد،ولی این ایرادات بی‏تاثیر خواهد ماند،زیرا هرگز متوجه‏ هدف و منظور اصولی که نبوت ایرانی را طبق نظریات اسلامی به‏ دوره‏های معارف پیامبران،ملحق و پیوسته می‏داند،نیست.

درواقع منظور،حوادثی است که نه به درستی فهم شده و نه اوضاع‏ و احوال آن‏ها مشخص شده است و نه قابل تشخیص از این نظرند و مربوط به دوران طبیعی مداوم و مجردی هستند که نظرات تاریخی‏ ما از قبل،آن را حدس زده و مجموعه روابط علی آن را دریافته است. این دوران،دورانی است که از نظر کیفیت،خصوصی و فردی است و به نحو صحیح و دقیق،موازین خاص و عمل جهانی هر فرد بشری را تعیین می‏کند.ظهور هریک از این اشخاص در زمینه تاریخ مقدس‏ و مذهبی،گویی برطبق مراسم و آداب مذهبی جهانی تنظیم معینی‏ است و خود بنفسه دوران خود را تشکیل می‏دهد و به تاریخ معینی‏ نمی‏رسد،بلکه همین تاریخ منظور است.ساختمان و ترکیب چنین‏ وقایع تاریخی کیفی و باطنی،مفهوم و نیز تشابه و توازی اصولی‏ نبوت‏های مختلف را نشان می‏دهد.

همان طور که آیین زردشت به آمدن سوشیانت بشارت می‏دهد و منجی بشر را از سلاله خود می‏داند و معتقد است که منجی مزبور، آخرین تحولات عالم را در آخرین هزاره عمر بشر تحقق خواهد بخشید،بشارت گویی دین محمدی نیز از آمدن امام دوازدهم،یعنی‏ فرزند کامل و مولد این شریعت که«قائم»نام دارد و رستاخیز و قیامت را به مرحله حقیقت خواهد آورد،خبر می‏دهد.

زردشت و یا زرتشتره می‏گوید:«امام زمان از نژاد من ظهور خواهد کرد،من خود او هستم و او خود من است و من در وجود او مضمرم.»

حضرت محمد(ص)نیز می‏فرماید:«امام زمان کسی است که‏ نامش نام من و رنگ رخسارش به رنگ رخساره من است و اوامر الهی را در آخر الزمان صیانت خواهد کرد و راهنما و هادی خلق به‏ جانب حقیقت است...».

زردشت می‏گوید:«تعداد هزار ساله‏ها،مبین میزان و مقدار زمان‏ نیست،بلکه حالی از ارتباط کیفی مناسک و مراسم مذهبی است.»

برای تعیین ارزش و اهمیت و مفهوم این امر که ما تا وسط النهار قرن هفدهم،در سرزمین کشور ایران در آثار قطب الدین اشکوری‏ که یکی از نامدارترین شاگردان میرداماد،حکیم بزرگ اصفهان‏ است،این اظهارات را می‏یابیم که«خصایل و مشخصاتی که‏ زردشت برای توصیف سوشیانت به کار برده،به نحو صحیح و دقیق‏ به شخصیت و ذات امام منتظر که در پایان این دوره زمانی (Aion) به توسط شیعیان امامیه توصیف شده است،بشارت می‏دهد».باید کاملا درک کنیم که مشابه دانستن سوشیانت و امام قائم،کا یک‏ مقایسه‏کننده دوران ما نیست،بلکه عمل یک حکیم الهی شیعه‏ اصفهان در قرن هفدهم است و این کار،یک مصنوع و ترکیب‏ تاریخی نیست،بلکه گواه ایمان مسلمی است که تکذیب و انکار نمی‏شود.

اشارات کوتاه این نوشته محدود به ما اجازه نمی‏دهد که جوهر تشیع و یا اعتقاد به وجود امام دوازدهم را تعریف و توصیف کنیم. در باب پرسش‏هایی که مربوط به مناسبت و ارتباط تشیع و تسنن‏ است،نمی‏توان خود را با جوابی مبتنی بر آمار(یک پانزدهم و یا شاید هنوز هم کمتر از این از مجموع پیروان اسلام که اهل تشیع هستند) قانع کرد،مگر این‏که بخواهیم مزیت اقلیت افتخارآمیز شیعه را در بین پیروان اسلام نشان دهیم.

به جای توسل به تعاریف فنی طولانی،بهتر این است که به‏ مناسبات حکمی و الهی که بین دو عقیده شیعه و سنی موجود است،توجه کنیم.با در نظر داشتن این امر که تشیع اسلامی،شامل‏ تاریخ یونس پیامبر(ص)نیز هست،در مورد تاریخ اسلام نیز مانند تاریخ هر پیامبر دیگر،روایتی حقیقی‏تر از روایت تاریخی لازم است، زیرا شاهد بر سر تاریخ تمثیلی است.

هیولای دریایی که یونس را در کام خود فرو می‏برد،مظهر و مثل‏ مذهب شریعت گرا(ظاهر گرا) (Legalitaire) و تفسیر و تعبیر دقیق شریعت است.خلاصه آن‏که اعتقاد راسخ و حنیف تسنن در حالی که یونس،مظهر و نمونه مرید رمزآگاه (Initie) اسماعیلیه‏ است،بار دیگر از نفی تطابق این مذهب با مذهب حقیقی منبعث‏ می‏گردد.

هنگامی که دز معاشرت و مصاحبت با دوستان شیعه و یا غیر شیعه خود،اعم از مسلمان و یا غیر مسلمان،به حد کافی با تعبیراتی‏ نظیر آنچه ذکر شد،آشنا شویم،حالت بهت و حیرتی به ما دست‏ می‏دهد که عظیم‏تر از بهت و حیرتی است که‏ در وقت مراجعت به کشور خودمان ببینیم که‏ از میان جار و جنجال‏های مشاجرات مذهبی، فقط یک آهنگ به گوش می‏رسد،به طوری‏ که گویی جهان مذهبی اسلام،دست کم به‏ اندازه عالم مسیحیت،دارای اختلافات داخلی‏ نبوده است،ولی به علت پرده‏پوشی و استتار این اختلافات و تمایز عقاید،آدمی خواه و ناخواه برای عامیانه ساختن خصلت کلی آن‏ عقاید آماده می‏شود و سرانجام یک نظریه‏ نژادی را جایگزین یک نظریه مذهبی می‏سازد و تنها به موجب همین عمل،عظمت سابق‏ مذهب عرب و زبان عربی قرآنی را،که یک زبان‏ ملی نیست و بهتر آن است که بگوییم زبان یک‏ مدنیت‏1و زبان آداب مذهی و شرعی است،به جانب انحطاط و قهقرا می‏کشاند.

به فرض این‏که خواننده این صفحات،هیچ نوع اطلاعی از حکمت الهی و فلسفه نداشته باشد،ولی به ظاهر حقیقت آن است‏ که وی شنیده است که از تشیع و دو شعبه اصلی و اساسی آن،یعنی‏ مذهب شیعه هفت امامی(مذهب اسماعیلیه)و تشیع اثناعشری که‏ امروزه در کشور ایران اولویت و اکثریت دارد،مذاکراتی می‏شود2. هریک از این دو فرقه تشیع،سالیان دراز،تحت شکنجه و تعقیب و آزار بوده‏اند.

نام شیعه هفت امامی از آن‏جا پیش آمده است که توصیف و تجسم غامض او از جهان،اصول تکوین و هیئت عالم و نیز از معارف و اصول نبوت هزاران ساله و تسلسل امام‏ها،همه براساس عدد هفت و هفت سال است،در صورتی که مذهب شیعه اثنا عشری،نظام عقاید خود را براساس یک هیات دوازده امامی بنیاد می‏گذارد و این دوازده‏ امام به اضافه پیغمبر و دختر او فاطمه زهرا(ص)چهارده معصوم را تشکیل می‏دهند.هر دو فرقه شیعه منبعث از اطرافیان بلافصل ائمه‏ اطهار وب ه خصوص امام ششم،جعفر صادق(ع)و دارای خطوط مشخصه اساسی تشترک هستند،گرچه اختلافات عمیقی نیز با هم دارند.

به‏هرحال مطالعه عمیق هریک از این دو فرقه،مستقل از دیگری‏ امکان‏ناپذیر است.بدون شک عدم اطلاع بعضی از نویسندگان‏ اجتماعی فاقد صلاحیت و غیر مسئول عصر ما از حکمت الهی و فقه،آنان را به صورت شرکای جزم ناآگاه تبلیغات عباسیان درآورده‏ است که در نتیجه اسماعیلیان الموت ایران را مربوط به قرن‏های‏ دوازدهم و سیزدهم و نظیر پیروان حسن صباح حشاشین می‏دانند، در صورتی که در این مورد،جناس و مشابهت لفظی مشکوکی بین‏ کلمات پیش آمده است و برای خاتمه دادن به این اهانت که به یک‏ نهضت مقاومت مذبوحانه علیه ترکان و اهل تسنن تبدیل شده‏ است،باید دارای حسن نیت و ایمان پاک بود.

همان‏طور که از مطالب بالا فهمیده می‏شود،اختلاف بین پیروان‏ هفت و دوازده امام،ناشی از یک برخورد ساده زمانی نیست،بلکه به‏ علت مزیتی است که این دو گروه برای اوضاع عالم قائل شده‏اند و از نظر عرفان و معرفت الهی،ایجاد توافق بین آنان امری دشوار نیست، زیرا از نظر فقه اللغه در این‏جا موضوع عرفان و حکمت‏های الهی‏ بسیاری مطرح است.اصطلاحات ما و نظریات مربوط به حکمت‏ الهی و عرفان و تصوف در این‏جا نمی‏تواند موضوع و منظور و یا قصد و نیت آنان را نشان دهد.

اگر اسلام را مذهب و شریعت تسلیم در برابر اسرار باطنی‏ (Initiatique) بدانیم،مرتکب خبط و خطا گشته‏ایم.در عوض، ترکیب و ساختمان و مفهوم همبستگی (Solidalite) اسلامی، براساس ابداع و ابتکار و تجدید ولادت و احیایی مبتنی است که‏ مشروط به تاویل،یعنی تفسیر اسرار محرمانه و مرموز و وحی و الهام‏ است و اگر مذهب شیعه اثنا عشری دارای همان نظام تعلیم و تربیتی‏ آشنا کردن به اسرار باطنی نیست،ولی دست کم سراسر عرفان و حکمت آن نیز مبتنی بر تاویل است.

بدیهی است که مذهب تشیع،خود را اسلام واقعی و حقیقی و اسلام معنوی و اسلام مسلمانان حقیقی و صمیمی و عارفان به‏ معارف الهی می‏داند.بالطبع اعتقاد راسخ اهل تسنن نمی‏تواند بدین‏ مدعا ارزش و اعتباری بخشد،ولی آیا قبول حقانیت و مشروعیت‏ تصوف،امری سهل‏تر از آن است؟

می‏توان برای تشخیص و تمیز تصوف بر حق و حنیف از تصوف‏ خلاف شریعت کوشید.آیا همین امر کافی است تا واقعیت رسمی‏ اسلام را،آن‏طور که برای ما از سوی جماعت مومنان با اخلاص که حتی با روح عرفان و تصوف خصومت دارند،نشان داده شده است، تغییر دهد؟در صورتی که اگر عرفان و تصوف با عظمت ابن عربی‏ را با اصول دین حنیف اسلام مشابه بدانیم،بیش از آنچه ذکر شد، موجب تغییر و تحریف این مذهب نشده‏ایم،ولی باید شهامت داشت‏ و اسلام و تصوف را از هم مجزا و منفک دانست،زیرا نمی‏توان در عین حال هم طرد و اخراج معنوی را پذیرفت و هم عقاید اجتماعی‏ را برای تقویت مذهب به کار برد و شاید همین امر،موجب فیصله و قطع تصمیم شود،بدین صورت که عموم متصوفه ایران را از قرن‏ها پیش اعتقاد راسخ بر این است که تصوف واقعی همان تشیع است و بر منهج متقابل،تشیع اصیل و حقیقی نیز همان تصوف است.

در این صورت،شهادت اقلیت شیعه به نحوی عجیب و بدیع علیه‏ مشتبه شدن دو امر ذکر شده پرارزش خواهد بود،زیرا می‏توان در قبال تضادهای حل ناشدنی و پر شر و شور و همچنین مشاجراتی‏ که دور از اصل موضوع است،از سخنان سهروردی استفاده کرد که‏ می‏گوید:«وقتی به تو می‏گویند به وطن خود بازگرد،تصور و اندیشه‏ بازگشت،گرچه از قبل تو در وطن خود بوده باشی،به وجود می‏آید. اما بدا به حال تو،اگر منظورت از وطن،دمشق و یا بغداد و یا هر کشور دیگر از ممالک عالم باشد.»

بدین طریق ما مطیع تعلیمات ائمه اطهار(ع)هستیم که خود، سیماهای تاثرانگیز و نافذی از جلای وطن کردگان و اشخاص عادل‏ و بر حقی هستند که شکنجه دیده‏اند و مدارک و مستندات مربوط به شرح زندگانی آنان،اگر همیشه مستلزم انتقادات تاریخی نباشد، محصول و نتیجه تخیلات پیروان جانباز ایشان بوده است.مسلما هدف و منظور آنان،فقط مطالبه حقوق سیاسی مشروع خاندان‏ علی(ع)نبوده است.

آری این موضوع،یک مجادله قضایی و منازعه‏ای تاریخی نبوده‏ که موجب صیانت امامیه در طی قرن‏ها شده است.مجموعه کامل‏ (Le Plerome) دوازده امام و چهارده معصوم،ذاتا و اساسا جمع‏ کامل متصوفه و عارفان است.

عالم ملکوت و غیب،بذاته برای ابد غیر قابل شناخت است. هیچ یک از توصیفات و تعریفات ما منفی و یا مثبت،نمی‏تواند به کنه‏ ذات خالق غیر مخلوق که حتی بر وجود نیز تقدم دارد،برسد.بشر قادر نیست ذات مجرد الهی را درک کند و فقط می‏تواند به مظاهر عالم ملکوت که در واری صور عالم انسانی متجلی است،معرفت‏ حاصل کند و این عکس و انعکاس مظاهر الهی،همان وجود و ذات‏ امام است،یعنی بدون شک امام یگانه و وحید برای ازل و ابد است که‏ به صورت ائمه متعدد،متکثر شده است.

من در ضمن صحبت با یک شیخ و یک صوفی محترم شنیدم‏ که آخوند به صوفی می‏گفت:«خداوند کیست؟چه کسی است که‏ تا به حال او را شناخته باشد و یا بتواند در یکی از اعصار و ادوار او را بشناسد؟!من فقط امام خود را می‏شناسم.»باید این زیارت‏نامه‏ زائران امام دوازدهم را در نظر آورد:«من مسرورم که تو امام من‏ هستی،هادی من و مولای من هستی،احدی را به جای تو نمی‏جویم‏ و احدی را به جای تو به عنوان مولا قبول ندارم...من همه دوستانم‏ را به خاطر تو رها کرده‏ام.من وطن خود را برای آمدن به زیارت تو ترک گفته‏ام...».

در این مورد نباید دچار اشتباه شد.موضوعی که در این‏جا منظور است،به مراتب بالاتر از حلول ذات الهی در فرد انسان است،بلکه‏ حلول و استحاله در این عالم انجام می‏شود و عضو دراکه آن،مخیله‏ است.این‏جا موضوع یک تجسم و حلول در ذات کاینات این عالم که‏ محسوس و مسلم و مشهودند،در بین نیست.وجود عالم الهی در نوع‏ کامل بشری یعنی در ذات امام،عبارت از تجلی و وجود یک تصویر و یا شعله چراغ در یک آینه است و هرگز و به هیچ وجه،عبارت از اتصال اقانیم مختلف نیست.

بدین طریق،معرفت به احوال ائمه،فقط موجب ظهور و وجود یک‏ نوع مسیح‏شناسی مشخصه امر فلسفه و تاویل عرفانی (Gnose) می‏شود و اگر احیانا این امر ما را از طریق حقیقت منحرف سازد، به علت آن است که در واقع ما دیگر قادر به تصور نیستیم و دیگر نمی‏دانیم که تصور به واقع،عبارت از قرار دادن یک تصور و تصویر در تصور و تصویری دیگر است.

اما از نظریه و عقیده عرفانی معرفت به احوال امام،نتایجی‏ حاصل می‏شود که هرگز مورد تعمق قرار نگرفته است و در مرحله‏ اول و مقدم بر همه چیز،در درک تاریخی و معرفت به علل غایی‏ خلقت بشر و مفهوم عصر آخر الزمان مدخلیت دارد.اولین نتیجه‏ مذکور،ممکن است به عنوان تجلی آنچه شلینگ بایستی آن را «توحید مجرد»و یا یک‏جانبه نامیده باشد،مورد تحلیل واقع شود.

فلسفه و حکمت اسلامی به نحوی اعجاب‏انگیز،دام بت‏پرستی‏ ماورای طبیعت را که در ورای عقیده ظاهری توحید دقیق،مخفی‏ است(از این نظر که این نوع توحید به خالق غیر مخلوق،صفاتی را نسبت می‏دهد که الزاما مربوط به مخلوقات است)تشیخص داده‏ است،این صفات در نفس الامر مربوط به خلقت ازلی و روز الست‏ و مظاهر الهی اولیه و ملائک قدسی است.انعکاس و عکس شدن‏ موضوعی که در این‏جا پیش می‏آید،به حدی کلی و عمومی است‏ که خدایی که وجدان و معرفت به وجود ظواهر به عنوان خدای‏ حقیقی بر وجودش گواهی می‏دهد،در آن صورت کاملا امکان دارد همان هیولایی باشد که یونس را به کام خود فرو برده بود.نظر به‏ این‏که کلمه«ظواهر»به کار رفت،باید از این قسمت از مطالب خود، تعلیمات دیگری را راجع به معرفت به احوال ائمه نشان دهیم.

عقدیه به«سنت»که در جامعه اسلامی نسبتا متداول است، موجب انتشار این تصور شده است که نظریه ارتباطات شخصی و فردی که وجدان مذهبی بدان مربوط است،دارای اهمیت کمتر و درجه دوم است و جنبه افسانه‏ای و اسطوره‏ای دارد،ولی نظریه‏ ماورای طبیعی و جهانی غیر صوری،که حقیقت مربوط به«راسخان‏ در علم»است،تقدم و برتری دارد.بدون این‏که در جست‏وجوی‏ بنای این نظریات در بین سنت‏ها باشیم،به سنت تشیع می‏پردازیم. از نظر مذهب تشیع،افرادی ملکوتی و یا آسمانی وجود دارند که‏ بدون وجود آنان و ارتباط با آنها،وجدان مذهبی نمی‏تواند صورت‏ وجود به خود پذیرد.این افراد،مظهر عالم بالا هستند و به آن‏ بشارت می‏دهند،ولی به‏طور قطع و یقین،فقط آنان‏ قادرند از عالم بالا بشارت آورند و فقط در وجود ایشان‏ می‏توان ذات باری تعالی و عالم بالا را شناخت و همین‏ امر،موجب معرفت ذات یزدان در مظاهر آن و مظهر عظمت عالم بالاست که این افراد آیتی از آن‏اند.

موضوع فردی و شخصی نه تنها از نظر عرفان‏ و تصوف در درجه دوم اهمیت قرار ندارد،بلکه خود مستلزم یک جمع اضداد است که دارای خصلت‏ ماورای طبیعی است.آیا تحول روحی و معنوی، موجب امتناع از قبول این تلاقی فردی شده است؟در این صورت از این عالم ماورای طبیعت و غیر فردی که‏ عارفان و اهل معنی را بدان می‏خوانند و ممکن است‏ برای آنان،سرنوشتی نظیر سرنوشت یونس که به کام‏ هیولا فرو رفت،فراهم سازد،باید ترس داشت.

بدین ترتیب تفسیر و تاویل ادعاهای اعتقاد راسخ‏ مذهبی درامر وصول به خداوند مطلق و مجرد و ادعاهای وجود یک فلسفه نهانی و محرمانه از نظر مذهب شیعه،مردود است و از حدود معرفت یزدان بر طبق مظاهر آن برتر می‏شود.از موضوعات پیش گفته، یک نتیجه ثانوی ناشی می‏شود،یعنی از تضاد آن‏ نظرات با عقیده حلول،آن‏طور که مراجع مذهبی‏ (Conciles) تدوین و تالیف کرده‏اند و برای ما کم‏کم عادی و مانوس شده است،این نتیجه حاصل می‏شود.میان این عقیده و نظریات تاریخی ما به قدری فاصله وجود دارد که آن را به عنوان‏ یک نظریه نمونه‏ای (Conceps-type) نقطه مخالف نظریه‏ ادواری (Cyclique) یونان‏شناسی قرار داده‏اند و اندیشه علم نجات‏ (Soteriologie) را با نظریه یک نوع تاریخ طولی که دارای آغاز و انجامی است،مرتبط دانسته‏اند.

اما در صورتی که نوع علم نجات حقیقی وجود داشته و یک نظریه‏ ادواری مشابه با تجسم و توصیف از نظر یونانیان،حکمروا و در عین‏ حال با آنان متفاوت باشد،چه پیش خواهد آمد؟آیا تاریخ مذاهب، علمی است که اشاعه و انتشارش بسیار ناچیز است و احدی را به‏ ظاهر،این سؤال به‏طور جدی پیش نیامده است؟آنچه در این مورد باید تشخیص داد،این است که چگونه اندیشه و تصور حلول به‏ عنوان اتصال و اتحاد ذات خالق و مخلوق می‏تواند بین علم نجات و رشد و تکامل طولی،به‏طور مداوم و پیوسته ارتباطی برقرار سازد که‏ درک و ذوق تاریخی ما را مشروط و مقید کند؟

امکان این امر بدان جهت وجود دارد که اندیشه حلول،حادثه‏ بی‏نظیری است که در طراز امور محسوس اطلاعات معلوم تاریخی‏ واقع می‏شود و چنان به خوبی در ظرف این اطلاعات معلوم تاریخی‏ وارد است که خود،مرکز آن‏ها و مشخص‏کننده مفهوم و اهمیت‏ آن‏هاست.باوجوداین،همین امر را باید قبل از هر چیز درک کرد تا بتوان فهمید که چگونه وقتی گفته می‏شود که«خدا مرده است» و نظریه حلول،صورت عوامانه به خود می‏گیرد و به صورت حلول‏ اجتماعی درمی‏آید،ما تحت عذاب روحی یک نوع فلسفه تاریخ، یعنی عذاب روحی دارای مفهوم تاریخی قرار می‏گیریم که بعضی‏ مدعی هستند اسرار آن را در اختیار دارند و منظورشان این است که‏ ما را با علم الاساطیر خود فرسوده و مستاصل کنند.

در عوض چنانچه از نظر روحی،نظریه راسخ و مرسوم مذهبی‏ حلول را با نظریه تجلی الهی (Theophanies) جایگزین سازند، مشاهده می‏کنند که دیگر قادر نیستند یک نوع فلسفه تحول و تطور در باب تاریخ و نه حتی تاریخ مبتنی بر تحول و تطور به وجود آورند، زیرا مقام و جایگاه تجلی الهی،صحنه تاریخ و حوادث جهانی نیست، بلکه محل آن،خصوصیات و شخصیت نهانی ارواح است.

در مورد این موضوع،برخی نصوص کتب اسلامی وجود دارد که‏ بسیار نافذ و جالب است.منظور از آمدن امام از آن عالم چیست؟از نظر ماهیت بشری،امام هرگز از آن عالم نیامده و نمی‏آید،ولی از لحاظ ارتباطات او با ارواح برگزیده آن عالم در دوران آخر الزمان، دارای تجلی‏ها و ظهورهایی است.به همین ترتیب،امام هم پدر و در عین حال هم فرزند است.زمانی کودکی جوان و گاهی نوجوانی‏ در عنفوان شباب و موقعی هم سالخورده است.هر روحی که امام بر آن متجلی شود،خود ظهور امام در این عالم است(می‏توان عین این‏ احساسات مربوط به تجلی الهی را در بعضی از کتب مقدس مجعول‏ مسیحی یافت).ما وقتی حس می‏کنیم که از چنگ عالم حوادث‏ مشهود و مادی تاریخ گریخته‏ایم،شاید سؤال کنیم که باری،چه‏ چیز ضامن حقیقت و حقانیت این توهم که مربوط به شخص من‏ است،شده است؟

تشیع اسلامی در این باره،جوابی حاضر و آماده دارد و می‏گوید: حقیقت وجود امام است که توهم مزبور را حقیقی می‏سازد،ولی‏ بالعکس بعضی مصادیق خارجی نیست که توهم درباره وجود امام‏ را حقیقت می‏دهد و بالاتر از آن،یگانه مصداق و معیار را امام خود تدوین کرده و می‏گوید:هرکس مرا در عالم قبل از ازل‏ و ابد شناخت،مرا خواهد شناخت.

قبول و تصدیق وجود او،یعنی قبول و تصدیق‏ امام خاص عصر خود و همین امر،شرط نجات‏بخش‏ (Salvifique) است که قبول آن بر هر مومنی واجب و تعبیر آن هم برای اسلامیه و هم برای امامیه اثنا عشری‏ یکی است.اگر در نظر داشته باشیم که احساسات‏ مشترک مربوط به تجلی الهی این دو جماعت چگونه‏ است،آنگاه در مورد تشخیص اختلاف و وجه امتیاز آن‏ها کمتر در معرض حیرت و سرگردانی خواهیم بود، زیرا هر امری که در حیطه عالم کبیر مذهب رخ دهد،از نظر معرفت به احوال انسان در عالم صغیر وجود آدمی‏ نیز به وقوع می‏پیوندد،یعنی روح هر فرد مومن و مرید به صورت امام عالم صغیر خود در می‏آید،همان طور که‏ ملاصدرای شیرازی،یکی از معروف‏ترین نمایندگان‏ فلسفه تشیع ایرانی در قرن دوازدهم هجری می‏گوید: «در ذات بشر،یک واقعیت و حقیقت آسمانی و ربانی که‏ علی الاطلاق منزه و مبراست،وجود دارد و این واقعیت‏ عبارت از«امانت»است.»

تجلی الهی اسلامی،یک دوره از دوره‏های‏ تجلی و ظهور (Epiphanie) و دوره‏های غیبت‏ (Occultation) را نشان می‏دهد که منشا و مبدا آن،منازعه در آسمان است و به تدریج،اعقاب و اخلاف ابلیس و اهریمن را جزء تبار و دودمان خود محسوب می‏دارد.شر و فساد در جهان ما دارای‏ مبدا و منشاها و علل و موجباتی است که قبل از حضرت آدم معروف‏ و تاریخی،در احادیث تورات و قرآن وجود داشته و فقط در روز بعد از فاجعه،یعنی بعد از خروج آدم از بهشت جلوه‏گر شده است.دوره‏ فعلی غیبت با یک نوبت هفت‏گانه،موزون و تکمیل شده و هریک از این‏ها خود با جماعت سبعه و یا جماعات سبعه ائمه تکمیل شده‏ است.آخرین امام هریک از این جماعات سبعه،امام قائم است، یعنی امامی که هر دوره مذهبی را به پایان می‏رساند تا آخرین امام‏ دوره بزرگ،یعنی کسی که قیامت را کامل می‏کند.بنابراین،دوران‏ زندگی معنوی هر مومن و مرید(دوره قیامت‏ها)سراسر این دوره را متناسب با عالم صغیر خاص خود،بار دیگر به وجود می‏آورد.

مذهب شیعه اثنا عشری دارای این دوره سازی‏های غامض و مبهم نیست،ولی در عین حال،مقام و محلی برای این‏گونه صور و سیماهای پیامبری تورات و خارج از تورات قائل است،ولی تجسم‏ و تظاهر شخصی امام باز هم پایدار می‏ماند و وقتی انسان،مصنفین‏ سنی را قائد فکری خود بشمارد،چنان در آن مورد دچار اشتباه‏ می‏شود که مذهب استبداد متشرعانه Autoritarisme) (legalitaire را مشتبه می‏نماید،زیرا ظهور امام،اساسا و ضرورتا عبارت از ظهور هادی طریقت و مولای حقیقت است،یعنی کسی که‏ اسرار و تاویل محرمانه را حفظ می‏کند.

منظور از تاویل،مفهوم معنوی و خفی و نهانی الهام و وحی‏ (Apocalypsis) (به معنای فقه اللغوی کلمه)است و ظهور این‏ اسرار،یعنی نسخ و لغو مذهب شریعت و تعبدات و قیود آن(و از جمله تعبدات و قیود اوضاع و احوال جسمانی نوع بشر حی و حاضر) و استقرار مذهب محض و بی‏آلایش و شرایط خالص و بی‏شائبه‏ معنوی.در این‏جا آسمان جدید و زمین جدید با عبارات و اصطلاحات‏ خاص خود،دارای معادل صحیحی‏اند.بنابراین،تجدید جوانی این‏ عالم باید موجب محو و اضمحلال شر و فسادی شود که به مراتب در جهان ناشی از گناه حضرت آدم که به ذات انسان نسبت می‏دهند، اساسی‏تر است،زیرا این شر و فساد،قبل از خلقت انسان وجود داشته‏ است و بدون شک در این مورد و بدین مناسبت می‏توان وجه مشترک و ارتباط بین اصول اخلاقی دین زردشت را،که منوط به تصور وجود سوشیانت است،با اصول اخلاقی تشیع که در عقیده به امام قائم که‏ خواهد آمد،متجلی است،تشخیص داد و کشف کرد3.

جهان ما در عصر حاضر،دوزخی است که بر اثر نفوذ و دخول‏ ابلیس،یعنی اهریمن آلوده شده است.تجسمات و مظاهر آخرت‏شناسی قرآن در عصر حاضر،مورد تفسیر و تعبیر واقع شده‏ و مبین اوضاع و احوالی هستند که در آن جهادی که در آسمان از جانب میکائیل،ملک مقرب،شروع شده و عموم وابستگان او در آن شرکت دارند،دنبال می‏شود.برد و باخت این جهاد به نحوی‏ نامتنهای از حدود عدالت اجتماعی که شاید به سهولت تصور می‏کنیم تحصیل و ارضای آن،عموم مسائل جهان ما را حل خواهد کرد،تجاوز می‏کند.این‏که هر فردی ابلیس و اهریمن را به وجود خود نزدیک می‏داند و حتی در درون خود می‏یابد،شرط اولین و آخرین‏ است.نتیجه این امر به علوم اجتماعی که با ایجاد توهم در باب غلبه‏ فرد بر اهریمتن درونی و نفس اماره،معلوم نیست کدام حالت غامض‏ و بغرنج خطاکاری را پیش‏بینی می‏کند،بستگی ندارد،زیرا آدمی‏ ممکن است به ابلیس باطن دیگران کمک کند.

در زبان فارسی،کلمه‏ای عالی و پرجلال که ترکیبی از جوانی‏ و جسارت است وجود دارد و آن کلمه«جوانمردی»است که به‏ نظر من،بهترین تعبیر و ترجمه آن به زبان فرانسه، Chevalerie Spirituelle یعنی«اصول فتوت معنوی»است،این اصول‏ قهرمانی که زهد و پارسایی آن،سرچشمه و منشا تاریخ و ادبیات‏ قدیسین و اولیاء اللّه و ائمه اطهار است،نثار راه آنان نیز شده است‏ و به خصوص تحت جاذبه سیما و شمایل امام دوازدهم قرار دارد و این امام با زهد و تقوای خود،مذهب تشیع ایرانی را رشد و کمال‏ بخشیده و تقویت کرده و شکل صریح و روشن وجدان مذهبی تشیع‏ را بیان کرده است.به‏طور قطع،هیچ کدام از دوازده امام به مرگ‏ عادی و طبیعی نمرده‏اند و البته چگونه ممکن است مرگ افراد بشری که بر اثر عمل تجلی الهی خود،تغییر سیما داده‏اند،مرگ‏ عادی باشد؟سیمای آخرین امامان که ملأ (Plerome) آسمانی‏ مذهب شیعه اثنا عشری را تکمیل می‏کنند،شاید بیش از سیمای‏ ائمه دیگر،جذاب و جالب باشد.این ائمه در دوران طراوت شباب، رخت از این جهان بربسته‏اند.امام یازدهم،حضرت امام حسن‏ عسگری در سن بیست و دو سالگی به مقام امامت رسید و در سن‏ بیست و هشت سالگی،یعنی در سال 265 هجری،مطابق با 873 میلادی در شهر سامره پس از یک عمر کوتاه که سراسر،نثار راه علم‏ و مکاشفه و اشراق و تفکر و امور مومنان و شکنجه‏دیدگاتن تعقیبات‏ پلیسی عباسیان شده بود،به دار القرار شتافت.

برای مبارزه با این شکنجه‏ها و تعقیبات و غلبه کردن بر آنها، اسلحه‏ای از نوع دیگر و به جز آنچه عاملین این شکنجه‏ها به کار می‏بردند،لازم بود.حوادث و سوانح زندگانی شخص این امام جوان، کم‏اهمیت‏تر از عاقبت خارق العاده تعذیب و شکنجه‏ای که نه علت، بلکه علامت شر و فسادی است که قبل از خلقت و ایجاد نوع بشر، او را به شکنجه و عذاب مبتلا ساخته بود و مذهب تشیع آن را پیش‏بینی می‏کرده است،نیست.

هنگامی که امام در عنفوان شباب بود و راه رشد و کمالی سنی را می‏پیمود،یک شاهزاده خانم مسیحی از اهالی بیزانس،موسوم به‏ نرگس و یا نرجس خاتون را در عالم رویا دید.این بانوی بزرگ در عالم خواب از جانب حضرت فاطمه زهرا(س)یعنی مادر ائمه اطهار (ع)به دین اسلام تشرف یافت و این کیش معنویت را پذیرفت،یعنی‏ مذهبی را قبول کرد که روزی بین عموم افراد در جهانی نوین و در زیر فلکی نوین،صلح و صفا برقرار خواهد کرد.

نرجس خاتون در عالم رویا امام جوان را زیارت می‏کند تا نامزدی‏ را که قسمت و نصیب او شده بود،بشناسد،در آن موقع یک سلسله‏ رویاهای الهامی به سرحد اعلی رسیده و به صورت توهماتی‏ منقلب‏کننده در می‏آید و نرجس خاتون،این رویاها را مواجه با یکدیگر می‏بیند که مانند تصاویر و سیماهای ائمه در آیینه‏ای‏ انعکاس یافته‏اند و قیافه حضرت مسیح و حواریون او و حضرت‏ ختمی مرتبت(ص)و ائمه اثنا عشر را متجلی می‏سازند.

در این موقع حضرت عیسی(ع)دختر خود را به ذریه حضرت‏ محمد(ص)می‏دهد و آنگاه در اعماق وجود این زوج و زوجه جوان، وحی و الهام ربانی انجام می‏پذیرد.

به‏طور قطع ممکن نیست یک نفر مسیحی این احادیث را بشنود و به تالم و هیجان در نیاید،ولی چرا در موقعی که مسائل غامض در مورد تفسیر دین اسلام و مسیح مطرح است،بدین امور توجهی‏ معطوف نمی‏شود؟آیا مفهوم و معنا و عظمت و جلال بی‏نظیر مذهب شیعه دست کم از این جهت نیست که ارتباط بین آیین‏ مسیح و اسلام را به‏طور غیر مستقیم و در عالم رویا بیان کرده است؟ ولی همین امر کافی است تا مباحثات در این باب،در سرزمین ایران، اغلب اوقات،وضع غیر منتظره‏ای به خود بگیرد و نیز اخوت و برادری‏ بین شیعیان و مسیحیان در کشوری مانند لبنان از آینده‏ای که در عالم خواب بر نرجس خاتون تجلی کرده است،متظاهر شود.

برای وصال و اتصال این زوج پاک و زوجه مطهره،چند سالی بیش‏ وقت لازم نبود و پس از آن نرجس خاتون برای پیوستن به نامزد خود یعنی به امامی که در عالم رویا دیده بود،به طیب خاطر رضا داد او را جزء اسیران،به بازرگانانی که با کشتی به جانب بیزانس آمده بودند، بفروشند.از این وصلت مسعود،فرزندی قدم به عرصه وجود نهاد؛ فرزندی اسرارآمیز که انواع مخالفان او،مخالفان همیشگی سنی او و مورخان عیب‏جو،حتی وجود او را نیز منکر می‏شوند.

همین فرزند،امام دوازدهم و سیمایی است که جمع دوازده امام‏ و چهارده معصوم را کامل می‏کند.او امام قائم است که وجود غایب‏ او نیز حکومت‏های عالم را دچار اضطراب ساخته است.هنگامی که‏ پدر جوانش جهان را بدرود گفت،وی فقط پنج یا شش سال داشت و در این هنگام،مسئولیت‏های خطیری را بر عهده گرفت و برای ایفای‏ وظایف قطعی،با معرفت و وجدانی که فقط فرشتگان و ملائک خفی‏ در ورای حجاب وجود کودکی خردسال،قادر به اجرای آن‏اند،به‏ مجاهدت پرداخت و سپس در پس پرده غیبت نهان شد تا خود را از چنگ مخالفان ابدی خویش خلاصی بخشد و قدم در عالم و اوضاع‏ و احوالی اسرارآمیز نهاد که شرح و بحث از آن فقط در حوصله کتب‏ مقدس و تراجم احوال اولیاء اللّه است.

این دوران که شیعیان آن را عصر«غیبت صغری»می‏نامن،از همین تاریخ آغاز شد و قریب هفتاد سال(از 869 الی 940 میلادی) به طول انجامید و در طی آن مدت،چهار شخصیت یکی پس از دیگری،زمام مذهب شیعه را به کف گرفتند،اینان«نواب امام‏ زمان»بودند و با او رابطه داشتند.از این به بعد،دوران«غیبت‏ کبری»شروع می‏شود و امام دوازدهم نامرئی و مخفی می‏ماند،ولی‏ حی و قائم است(به همان طرز که الیاس و اخنوخ (Elie Enoch) که از این عالم در حال حیات صعود کردند،زنده‏اند)و همان طور که‏ بودا(یعنی میتریه)زنده است،امام عصر نیز در یک مدینه اسرارآمیز و مرموز به نام جابلسا که یکی از مداین زمردنگار جبال عالم است، زندگی می‏کند.امام غایب،امام عصر ماست و به عقیده هریک از مومنان به او،فریضه دوران زندگی،عبارت از جست‏وجوی امام قائم‏ عصر خود است.بعضی از مومنان،فیض حضور و وصول به او را درک‏ کرده و او را در عالم رویا زیارت کرده‏اند،زیرا زیارت او دیگر فقط در عالم خواب امکان دارد،ولی عقیده جمعی بر این است که هر فردی که امام خود را بدو نشان دهد،یکی از مرسلین امام بدین عالم‏ خواهد بود.بدین طرز،کیفیت زندگانی شیعیان مومن ایرانی به‏طور اسرارآمیز بر سبیل تعریض و کنایت مکشوف می‏شود.

اگر کسی در عالم خواب از دیدار امام زمان محروم ماند،می‏تواند با نوشتن رقعه‏ای مختصر برطبق مراسم و آداب خاص با او ارتباط برقرار سازد.این رقعه را باید در شط آب و یا در دریا و یا در چاه افکند و این رابطه بین مومن و امام زمان،اغلب موجب می‏شود که حاجات‏ مومن به اجابت برسد.این سنت و عقیدت،چنان بر سراسر هیات‏ اجتماع تشیع حکمفرماست که قائد سلسله سلاطین ایران،خود تنها نگهبان و حفاظ غیر مذهبی کشور است و این وضع تا رجعت‏ قائم منتظر برقرار خواهد بود.

به همین علت،وجود هر حکومت جاه‏طلب غیر روحانی که مطالبه‏ خلافت کند،مانند بعضی فرق مذهب تسسن،در عالم تشیع غیر قابل تصور است،و حتی تصور این امر،خود نوعی الحاد و زندقه‏ محسوب می‏شود و به همین مناسبت عقیده مداوم وجود امام غایب‏ در هیات اجتماع ایران،از اعمال خارج از اعتدال و بی‏رویه و اضطراب‏ از نوع آنچه به هر صورت و به هر شکل در طی هزاران سال مشاهده‏ شده است،مصون می‏دارد و همیشه وضع و منظره معرفت به غایات‏ قصوای آخرت‏شناسی آن را محافظت می‏نماید.هر نوع توهمات‏ مذهبی(نظیر توهمات بهائیه)که منجر به مشابهت با امام منتظر می‏گردد،به عنوان سوء قصد ضد مذهبی علیه ایمان نسبت به امام‏ زمان تلقی می‏شود.

اگر تخیلات و توهماتی که در باب امام قائم در نزد مومنان وجود دارد،گردآوری شود،کتابی تالیف خواهد شد که از هر تاریخ و شعر تغزلی بهتر خواهد بود.مجموعه«چهارده معصوم»،واجد جمیع‏ قدرت‏های جمال ازلی و ابدی و به عنوان نمونه برتر آن است،و یکی‏ از مظاهر و شواهد به تمام معنا هیجان‏انگیز و تاثربخش آن را در اعترافات خلسه‏آمیز میرداماد،می‏توان یافت،درحالی‏که بعضی از مریدان و اتباع او نیز به نوبه خود،فلسفه ابن سینا را که خود در مکتب اشراق سهروردی تلمذ نموده بودند،تفسیر و تاویل می‏کردند. اینان مذهب«زروانی»باستانی ایران را بار دیگر احیا کرده و ظهور ظفر انتساب و پرجلال امام منتظر را به عنوان خاتمه و سرانجام آن‏ محسوب می‏داشتند.نام اصفهان را باید خاطرنشان ساخت،نه فقط از آن جهت که این شهر مهد هنری متعالی است،بلکه نیز بدان علت‏ که کانون عالی روح و نبوغ ایرانی از عهد باستان کهن،یعنی ابن سینا تا عهد مریدان و شاگردان میرداماد است.

در اعماق و پشت پرده این«اصول فتوت معنوی»که در خدمت‏ امام قائم درآمده و وجود او را صیانت می‏کند،احساسات غامض و بغرنج یک نوع جمع اضداد را می‏توان مکشوف ساخت و ارجح آن‏ است که آن را با توکل در عین نومیدی لوتر بیان و ترجمه کنیم، یعنی نومیدی و یاس کامل از این عالم و در عین حال،اعتماد و رجای واثق بدان و این هدف که هرگز مایوس نمی‏شود.

این امر در حقیقت و نفس الامر،راز بدیع و اسم اعظم زهد و تقوایی است که معلول و منبعث از سیمای امام دوازدهم است و به سالک طریق عرفان و معرفت،جست‏وجوی امام عصر خود را تکلیف می‏کند و عبارت از یک نوع وجد و هیجان نهانی و عدم‏ اعتماد موثق است که موجب شعشعه و تلالو چراغانی شب پانزدهم‏ شعبان می‏شود.

همین امر با کمال دقت و صحت در یکی از ادعیه دین زردشت‏ چنین بیان می‏شود:آیا امکان دارد در زمره کسانی باشیم که سیمای‏ عالم را دگرگون خواهند ساخت؟و نیزد ر هر ورد و ذکری که مربوط به امام منتظر است،دیده می‏شود،نظیر«عجل اللّه تعالی فرجه»؛ زیرا از برکت عظمت و وسعت این آینده است که انسان ممکن است‏ در برابر عموم شیاطین و اهریمنان این عالم مقاومت ورزد و تسلیم‏ آنان نشود.خود را در حضور این امام غایب و قائم آینده قرار دادن، یعنی انکار و طرد وجود آن شیاطین در گذشته‏هایی که محو شده‏ و از بین رفته است و همین امر،خود یگانه تجاوز و در گذشتن از گذشته محسوب می‏شود.

ترجمه:عیسی سپهبدی

منبع:

Henry Corbin,En islam iranian.Aspects spirituels et philosophiques.4 tomes,Gallimard,paris.1971-1973.

پانوشت

(1).زیرا زبان فارسی می‏تواند از این نظر با زبان عربی رقابت کند.

(2).کلمه تشیع از واژه عربی«شیعه»که به معنی فرقه(دسته)مکتب و مریدان‏ است و کلمه اسماعیلیه از نام امام جوان،اسماعیل که نابهنگام و قبل از پدر خود فوت‏ کرد،گرفته شده است.اسماعیل،فرزند امام جعفر صادق(ع)بود.اختلاف بین شیعه‏ هفت امامی و شیعه اثنا عشری از نام اسماعیل سرچشمه می‏گیرد و شیعه اثنا عشری، امام موسی کاظم(ع)را هفتمین امام می‏داند.

(3).در لغت قدیم فارسی و پهلوی،یعنی فارسی میانه،کلمه«رستاخیز»وجود دارد و در نصوص کتب اسلامی فارسی،این کلمه معادل لغت قیامت در زبان عرب است. این کلمه،محتوی اندیشه فرشوکرت (Frashokart) یعنی تجدید جوانی و تغییر صورت عالم نیز هست.